أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 در مجلس قبل خدمت رفقا عرض كردیم كه: در فرمایش امام صادق علیه السّلام به «عنوان» بعد از سفارشاتی كه حضرت راجع به مسائل مختلف به او كردند، از حضرت دستورالعملی را طلب می‌كند. حضرت می‌فرمایند كه أُوصِیكَ بِتِسعَةِ أَشیآء؛ به نُه چیز تو را سفارش می‌كنم. وَ اللَه أَسأَلُ أَن یوَفِّقَكَ لِاستِعمَالِهِ؛ و از خداوند می‌خواهم كه تو را موفق بكند كه این مطلب را به كار ببندی.

 خدمت رفقا عرض كردیم كه این كلام امام علیه السّلام دو جنبه دارد تصور بر این بود كه در جلسه قبل هر دو جنبه و جهت آن صحبت بشود یك جهت وجهه ربّی مطلب بود. دوم وجهه خلقی و مقام اختیار و تربیت.

 در جهت وجهه ربّی عرض شد كه تمام آنچه كه برای انسان حاصل می‌شود از مراتب رشد و هدایت، چه ابتداءً و چه استدامتاً و مستمراً، به انحاء مختلف از ناحیه پروردگار است و در این مسئله انسان را جای گفتگو و دخالت در كار خدا نیست. و برای هدایت و دستگیری، خداوند متعال خود صلاح می‌داند كه چه راهی و چه طریقی را برای هدایت و دستگیری و تربیت انسان اختیار كند. این مطلب را البته چون یك قدری احتیاج به توضیح زیادتر دارد ان‌شاءاللَه موكول می‌كنیم به مطالب مكتوب در جلد سوم (اسرار ملكوت) كه فعلًا مشغول هستیم؛ بحول و قوه الهی اگر خداوند توفیق بدهد راجع به این مطلب یك قدری توضیح بیشتری می‌دهیم.

 اما راجع به مقتضای مجلس و رعایت ظروف باید عرض كنم كه: آنچه كه مهم است برای انسان، عبارت است از اطاعت و انقیاد در آن مسیری كه خداوند برای او تقریر كرده است. این مسئله فقط مسئله مهمی است. امّا اینكه به چه نحوه و به چه كیفیت باید این مطلب انجام بگیرد یك مطلبی است كه در اختیار ما نیست. چطور اینكه در خیلی از مسائل در جهات تكوینی خودمان، مطلب در اختیار ما نیست. اینكه ما الان در سنه ١٤٢٨ هجری واقع شدیم. چرا ما صد سال پیش نبودیم؟ این مطلبی نیست كه در اختیار ما باشد. چرا ما در صد سال بعد به دنیا نمی‌آییم؟ چرا ما در زمان رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم نبودیم؟ چرا ما در زمان امام صادق علیه السّلام نبودیم؟ چرا ما در زمان امام سجاد علیه السّلام نبودیم؟ چرا ما در كربلا نبودیم؟ اینها مطالبی است‌

 كه در اختیار ما نیست. نه خدا و نه نكیر و مُنكر از ما راجع به این مطلب سؤال نمی‌كنند.

 این یك مسئله‌ای كه است كه سلسله علل و عالم مسببات و عالم تقدیرات اقتضای تَكوّن ما را در این بُرهه از زمان قرار داده است. همین‌طور راجع به مطالب دیگر؛ چرا پدر ما به جای فلان‌كس، فلان‌كس نیست؟ چرا مادر ما به جای فلان‌كس، زن دیگری نیست؟ چرا محیط ما به جای فلان محیط و موقعیت، در فلان موقعیت دیگر قرار نگرفته است؟ این چراها همه مسائلی است كه یك صرف تخیلات و توهمات است و انسان نمی‌تواند راجع به اینها نه سؤال كند و نه تفكر و تخیلش انسان را به جایی می‌رساند، هیچ نتیجه‌ای ندارد.

 سلسله علل و معلولات، عالم مسببات، عالم تقدیر و مشیت الهی اقتضا كرده است كه انسان در این برهه از زمان و از این پدر و مادر و در این شرایط و در این شهر و مكان و در این خصوصیات و در این جمعیت عائله و اسره تَكوّن پیدا بكند. این یك مطلب بدیهی است. بر این اساس باید انسان موقعیت خودش را ارزیابی كند و به مقتضای تكلیفی كه خداوند برای او قرار داده است عمل كند. این مطلب خیلی دقیقی هم هست و در مسائل تربیتی و حتی در مسائل تكلیفی، در تكالیف احكام ظاهریه و در كیفیت تعلق عبادات و تكالیف، این مسئله بسیار مسئله دقیقی است كه البته مغفول‌عنه است. ولی دیدگاه اولیای الهی به افراد یك مقدار زیادش به این قضیه برمی‌گردد؛ یعنی خصوصیات افراد در آن محیطی كه بودند و در آن وضیعتی كه بار آمدند، رشد كردند، در آن محیط فرهنگی كه فرهنگ آنها را بوجود آورده است، طرز تفكر آنها را بوجود آورده است و آنها در یك فضای مشخص و محدود فرهنگی بار آمدند، این مسئله بسیار بسیار از دیدگاه منابع وحی و منابع تشریع و سرچشمه وحی و تعلق تكلیف حائز اهمیت است.

 یادم است یك وقت در مشهد، ظاهراً در همین سال‌های اخیر در زمان حیات مرحوم والدمان، یك روز یكی از پزشكان معروف آمده بود كه خیلی شهرت عمومی هم دارد، نه تنها در ایران، حالا توضیح زیادتر نمی‌دهم، در تخصصش خیلی فرد مبرزی است، در طهران هم هست. تحصیلاتش در آمریكا و اینجاها بود و در همان‌جا هم ازدواج كرده بود. اتفاقاً با یك دختر مسیحی ازدواج كرده بود بعد او مسلمان شد، ولی پدر و مادرش مسیحی بودند و ایشان توضیح می‌داد كه مثل اینكه سید هم هست، ظاهراً، اگر اشتباه نكنم از آن عیالش هم سه‌تا بچه آورد و می‌گفت ما سال‌ها زندگی می‌كردیم. با پدر و مادر آن شخص ارتباط داشتیم. آنها در یك شهر دیگری بودند ما می‌رفتیم آنجا و می‌آمدیم. هیچ مسئله خاصی نبود ولی‌

 گاهگاهی وقتی وارد منزل می‌شدم احساس می‌كرد عیالم در فكر است، گاهی به مسئله‌ای فكر می‌كند. از او سؤال می‌كردم چیزی نمی‌گفت.

 می‌گفت یك روز از بیمارستان كه برگشتم منزل، در منزل را كه باز كردم، آمدم دیدم نیست. سابقه نداشت و بچه‌ها مدرسه بودند یا آنها را جای دیگر گذاشته بود. ولی مادر نبود. ایشان این واقعه را هم كه شرح می‌داد خیلی با یك حالت تأثر خاصی این قضیه را توضیح می‌داد می‌گفت همین‌كه كمد اتاق را باز كردم یك مرتبه دیدم ایشان لباس‌هایش نیست و آن اسباب‌ها و ساكش و این چیزها. خیلی یك مرتبه حالتی برای من دست داد كه اصلًا بی‌اختیار روی زمین نشستم، خیلی متأثر شده بود. بعد پیگیری كرده بود و متوجه شده بود كه این شخص، عیالش رفته و به‌طوركلی زندگی را ترك كرده و رفته پیش پدر و مادر و تماس می‌گیرد و او با حالت خیلی ناراحتی و گریه و اینها می‌گوید من دیگر نمی‌توانم با شما زندگی كنم و من در عذاب وجدان قرار گرفته‌ام و برگشته‌ام دوباره مسیحی شدم. زیرا پدر و مادر آنچنان او را در تحت فشار قرار داده بودند به واسطه تدین به اسلام كه این دیگر خارج از تحمل و قدرتش مطلب به جایی رسید كه وقتی احساس كرد آنها به او می‌گویند كه اگر تو برنگردی به مسیحیت، ما تو را عاقت می‌كنیم و تو از فرزندی خود اخراج می‌كنیم و دیگر تو فرزند ... و این به همان لحاظ محبت و تعلق رحمیت كه نسبت به پدر و مادر دارد دیگر نتوانست این مطلب را تحمل كند و برگشت.

 حالا این آمده بود و در آن موقع البته آن موقع بنده خدا با مرحوم آقا ارتباط نداشت سؤال كرد. گفتند: نخیر این مرتد است و دیگر شما باید از او جدا بشوید و خواهی نخواهی و هیچ فایده‌ای هم ندارد و شما دیگر نمی‌توانید به او برگردی و مراجعه كنی. این شخص هم آمده بود در اینجا و بالاخره ازدواج كرد.

 الان شما این مطلب را مشاهده بكنید، ببینید، این قضیه چطور برای ما به شكل یك مسئله خیلی جا افتاده و قابل هضمی در می‌آید. تصور اینكه یك نفر در یك محیطی قرار گرفته، آن اندوخته اعتقادی او در یك همچنین محیطی چه مقدار می‌تواند باشد؟ او از مسیحیت اولًا چقدر فهمیده؟ شاید آن مقداری كه او از مسیحیت فهمیده به همان مقداری است كه این چند سال از اسلام فهمیده. اینكه خیلی زاید بر این مطلب نبوده. بعد آن میزانی كه این چند سال از اعتقادات اسلامی به او تزریق شده. شاید اصلًا مسئله‌ای نبوده؛ یك نمازی به او گفتند بخوان و یك ولاالضالین یادش داده‌اند و یك سبحان ربی الاعلی و بحمده این تمام شد.

 الان این اسلامی كه ما داریم و در میان افراد شایع است‌

 از یك نماز و حمد و سوره تجاوز نمی‌كند! الان بگویند پدر امام جواد كیست؟ می‌ماند. پدر امام هادی كیست؟ یعنی یك ائمّه ما را مردم نمی‌شناسند. این چه اسلامی است؟ كه این ائمّه كه هستند؟ این دیگر طبیعی‌ترین و بدیهی‌ترین مسئله‌ای است كه افراد. همین كه بگویند یك نفر نماز خوانده، نوار هم می‌تواند نماز بخواند كاری ندارد. همین‌كه یك نفر نماز بخواند مسلمان است و این دیگر حكم اسلام بر او بار می‌شود و به واسطه گفتن شهادت و مسئله تمام است. این نیست! میزان ظرفیت افراد در اعتقاداتشان، این یك. میزان رُسوخ و نفوذ این اعتقادات كه این از اولی بسیار مهم‌تر است چه مقدار این اعتقادات در روح و جان اینها نفوذ كرده و رسوخ كرده و اینها را پایدار و پایبند نسبت به این مطالب قرار داده است، این مسئله دوم. مسئله سوم، این اعتقادات از كجا آمده؟ چه كسی برای اینها این اعتقادات را بیان كرده؟ امام علیه السّلام این اعتقادات را بیان كرده؟ این مطالب را از زبان امام شنیده‌اند یا از زبان افراد عادی؟ خیلی فرق می‌كند.

 وقتی‌كه ایشان این حرف را زد، یك مرتبه مرحوم آقا گفتند: نه آقا! شما لازم نبود از ایشان جدا بشوید. ببینید! اصلًا دو دیدگاه مختلف. ان‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد در آن رساله‌ای كه در دست تألیف داریم راجع به مسئله ارتداد كه یك مسئله بسیار مهم و حیاتی است، مخصوصاً در وضعیت امروز با توجه به مطالب مختلفه، با توجه به اشكالاتی كه بر اسلام وارد می‌شود، با توجه به مسائل مختلفه‌ای كه از افراد مختلف شنیده می‌شود، آنجا رفقا خواهند دید كه به‌طور كلی مسئله ارتداد یك مسئله بسیار دقیق و ظریف و حساسی است و باید بحث و تأمل بیشتری، خیلی باید تأمل‌های بیشتر از این، روی این مطلب بشود.

 یك دختر مسیحی آمده مسلمان شده، نه آن مسیحیتش مسیحیت بود و نه آن اسلامش اسلام بود. آن بر اساس همان تفكرات خودش و بر اساس اعتقادات خودش و بر اساس آن یافته‌های خودش كه دل پدر و مادر را نباید رنجاند [از دین اسلام برگشت.] بسیار مسئله مهمی است. بله، ما این مطلب را معتقدیم كه‌ وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى‌ أَنْ تُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما ... لقمان، ١٥ اگر در قبال دستورات الهی و احكام الهی پدر و مادر بیایند و موضع بگیرند و تو را دعوت به خلاف رضای الهی بكنند در آنجا اطاعت از آنها لازم نیست، بلكه اطاعت حرام است. ولی انسان باید با زبان نرم و با كیفیت ستوده و با برخورد بسیار مؤدبانه و قابل ستایش در قبال اینها برخورد كند.

 عدم اطاعت به جای خود و رعایت مقتضای تكوین هم به جای خود، این است حقیقت توحید و این است مكتب عرفان كه‌

 به انسان می‌آموزد كه آنچه كه در عالم قابل ستایش است مسئله توحید است. در مسئله توحید هیچ جای گذشت و رأفتی وجود ندارد، جای عطوفت وجود ندارد، جای اغماض وجود ندارد. در راستای همین مسئله توحید سلسله مراتب وجود كه از جمله آنها پدر و مادر هستند جایگاهشان را از دست نمی‌دهند. این یك مطلبی است كه ما از آن غفلت می‌كنیم. خیال می‌كنیم همین‌كه به یك سمت باید گرایش پیدا كنیم تمامی ارزش‌ها را در سمت دیگر باید به كنار بگذاریم. این بالاترین اشتباه است كه یك شخص می‌تواند مرتكب بشود.

 در مكتب توحید و در مكتب عرفان هر كسی جای خود را دارد؛ آن گربه در منزل هم جایگاه خودش را دارد، آن سگ پاسبان در منزل هم جایگاه خودش را دارد، خدمتكار جایگاه خودش را دارد. انسان نمی‌تواند به خدمتكار تحكم كند، باید در حد تكلیف عمل كند. انسان نمی‌تواند به خدمتكار چون خدمتكار است از روی استحقار مبادا نگاه كند كه نگاه بكند خدا او را به زمین می‌زند. خدمتكار است آمده خدمت كرده اجرتش را باید بپردازی، با كمال عزت و احترام برود. همین، بیش از این مقدار ابدا، ممنوع است.

 از نقطه نظر دیدگاه و از نقطه نظر برخورد بین خدمتكار و بین فرزند، انسان نباید تفاوتی قائل بشود. بله، نباید جوری عمل بكند كه آن شخص سوء استفاده هم بكند. این هم به جای خود محفوظ. برخورد باید برخورد منطقی باشد، برخورد باید برخورد از روی هوی و هوس نباشد، برخورد باید برخورد بر اساس آن قوانین و قواعد عقلاییه كه مبتنی از مبانی وحی و مبانی شرع است انجام بگیرد. تكلیف كردن، تذكر دادن، آنها را امر به انضباط و به تنظیم كردن، آنها را مطابق با آن قوانین و آن مقررات لازمه برای محیط كار درآوردن مطلبی است. دیدگاه انسان نسبت به آنها بر اساس دیدگاه ولایی باشد. حكم كردن، دستور دادن و نهی كردن، با دیده استخفاف و استحقار و استصغار، كوچك شمردن و آنها را رتبه دو و سه قرار دادن، تمام اینها باطل است. همه اینها باطل است. خدا در روز قیامت یك‌دفعه می‌آید جای رتبه اول و دوم را عوض می‌كند، او را می‌گذارد رتبه یك شما را می‌گذارد پشت سر. در دنیا شما خودت را رتبه یك دیدی حالا ما شما را رتبه دو می‌دیدیم و شما از این مسئله غفلت كردید این دیدگاه، دیدگاه عرفان است.

 در اینجا هم قضیه همین‌طور است. هر چیزی جایگاه خودش را دارد؛ پدر و مادر جایگاه خودشان را دارند. مرحوم آقا عرض كردم خدمتتان، باید به نظر رفقا باشد[[1]](#footnote-1) یك كسی از شاگردان ایشان در طهران، در همان زمان حكومت سابق، آمده بود خدمت ایشان و عرض كرده بود پدر و مادر من كمونیست‌

 هستند حالا بر چه نحله‌ای و در چه گروهی یادم نیست ولی اینها كمونیست هستند و اصلًا اعتقاد ندارند، نه به خدا و نه به پیغمبر و نه به ... من با آنها چه كنم؟ ایشان فرمودند چون پدر و مادر شما هستند باید مانند یك شیعه امیرالمؤمنین با آنها رفتار كنید.

 ببینید، این آدم یك آدم بی‌سوادی نیست كه دارد این حرف‌ها را می‌زند. نه! درس خوانده، می‌داند، خدا را می‌داند، پیغمبر را می‌داند، امام را می‌داند، شیعه را می‌داند چیست. اگر احكام ظاهری و طهارات و نجاسات كه حالا چه نظری داشتند در این قضیه، همه را می‌داند چیست و از كل مطالب اطلاع دارد. ولكن این مطلب را می‌گوید: باید اطاعت كنی. اگر اطاعت نكنی شاگرد من دیگر نیستی. هیئتی داری می‌آیی اینجا، دیگر از من نمی‌توانی استفاده ببری، دیگر از من نمی‌توانی فایده ببری، چه زمانی از من فایده می‌بری؟ وقتی به این پدر و مادر بی‌دین و لاابالی و لامذهبت احترام بگذاری. ببینید، مطلب تا كجا پیش رفته؟! آن‌وقت شاگرد من خواهی بود، نه اینكه بلند بشوی حالا همین‌طوری دلت را خوش كنی به اینكه آقا به تو چقدر ذكر داده، چقدر دستور داده، سجده می‌كنی، یك ساعت، دو ساعت قبل از اذان بلند می‌شوی و [عبادت‌] می‌كنی. اینها یك مقدار از مسئله است، یك مقدار از مطلب است.

 آنچه كه برای سالك مهم است و از اینها مهم‌تر است به هزار برابر، از بلند شدن در نماز شب مهم‌تر است، از گفتن اذكار مهم‌تر است، از زیارت رفتن به قبور و مشاهد ائمّه علیهم السّلام واجب‌تر است این است كه فكر خودش را بر اساس قوانین این مكتب در بیاورد. این مهم است. هزار دفعه زیارت امام رضا علیه السّلام بروی. مگر همه نمی‌روند؟! ثواب می‌برند. چقدر ثواب می‌برند؟ چقدر؟

 اتفاقاً ایام زیارتی هم هست و اسم مبارك حضرت هم آمد. این ایام زیارتی را رفقا خیلی ارج بدانند. مرحوم آقا در همان زمان حیات خودشان من یادم است كه بیست و سوم‌[[2]](#footnote-2) را ترك نمی‌كردند. حتی من از ایشان می‌شنیدم كه اولیای الهی اسم نمی‌بردند بسیاری از اولیای الهی دیده شده كه از اقصی نقاط دنیا به طریق غیرعادی بیست و سوم را در مشهد حضور پیدا می‌كردند. این‌قدر این مسئله مهم بود. بركات آن حضرت دیگر قابل توصیف نیست.

 مگر پیغمبر آن قضیه را نفرمودند. مثل اینكه در مفاتیح هم مرحوم آشیخ عباس این قضیه را نوشته‌اند، مرحوم آقا هم آورده‌اند ظاهراً در روح مجرد است‌[[3]](#footnote-3) كه حضرت می‌فرماید پاره‌ای‌

 از تن من در خراسان در طوس دفن می‌شود كسی كه او را زیارت كند خداوند ثواب یك حج مقبول و عمره مقبول می‌دهد. عایشه تعجب می‌كند می‌گوید ثواب یك حج؟ حضرت می‌فرمایند: دو حج، ده حج، بعد می‌فرمایند: ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله می‌دهد. آن دیگر حرف نمی‌زند و الّا حضرت لابد می‌گفتند یك میلیون. من می‌گویم ده میلیون. دیگر او تا آنجا ایستاد حضرت هم تا همان‌جا دیگر مسئله را نگه داشتند.

 این به چه برمی‌گردد؟ این به مراتب معرفت برمی‌گردد؛ یكی می‌رود در آنجا زیارت می‌كند خدا ثواب یك حج را می‌دهد، یكی می‌رود ثواب ده‌تا می‌دهد، یكی می‌رود ثواب صدتا می‌دهد. آن زیارتی كه مرحوم آقا و آقای حدّاد می‌كردند از زیارت امام رضا علیه السّلام این همانی است كه دیگر اصلًا یك میلیارد بگوییم، هر چه می‌خواهیم بگوییم، كه اصلًا آنجا باید بگوییم در تحت حساب نمی‌آید. آنجا دیگر مسئله ثواب نیست، آنجا دیگر مسئله، مسئله اجر مطرح نمی‌شود. اینهایی كه تازه پیغمبر فرمودند در جایگاهی است كه به میزان درآید، به حساب بخواهد در بیاید، بخواهد معادلی برای او انسان تصور كند، اینجاست. اما در آن افقی كه آن اولیای الهی و آن افراد به زیارات ائمّه علیه السّلام می‌روند آنجا دیگر معادلی وجود ندارد، آنجا خود تجلی امام است كه دارد به ملاقات با مقام اشد و مقام اعلی و مقام اقرب می‌رود. آن مطلب دیگری است.

 اینها برای مراتب معرفت ما است؛ یكی معرفتش به امام علیه السّلام یك معرفت عادی است، یكی معرفتش بالاتر است بالاتر است، و همین‌طور و بر طبق میزان مراتب معرفت و خلوص برای انسان ثواب می‌دهند. یكی هم می‌آید جلوی حضرت می‌نشیند، افراد می‌آیند پشتشان را می‌كنند به حضرت رو به این می‌كنند! این هم یك جور معرفت است. یكی وارد حرم امام رضا می‌شود افراد بلند می‌شوند پشتشان را به حرم می‌كنند كه از این عكس بگیرند! این هم یك جور معرفت است. مختلف است دیگر اینها هر كدام از اینها ... در حالتی كه خیلی ادعای اهل علمی هم می‌كنیم و متزین به زی اینها هم هستیم و تصور این مقام معرفت و اینها هم داریم! ولی‌

میان ماه من تا ماه گردون‌ \*\*\* تفاوت از زمین تا آسمان است‌

 دیگر ماه ما روی زمین است و او ماهش در آسمان است. این مشخص است كه خیلی مطلب فرق می‌كند، خیلی تفاوت می‌كند، بین او و بین آن كسی كه آن شخص آن حرف را می‌زند و می‌افتد و خاك‌های نعال و كفش‌های زوّار را به سر و چشمش می‌كشد حكایتش را كه رفقا دیدند و خواندید[[4]](#footnote-4) آن مطالب را می‌گوید، هر دو یك میزان از معرفت است؟! یك قسم است؟

 علی‌كل‌حال، این مكتب، مكتبی است كه انسان را به حق دعوت می‌كند. در سلسله حق، پدر و مادر وجود دارند این بجای [خود،] حالا آنها چه مكتب و چه دینی دارند خودشان می‌دانند با خدای خودشان. مگر ما نكیر و منكر آنها هستیم؟! مگر ما پرونده حساب و كتابشان را بدست گرفتیم؟! خودشان می‌دانند. ما چه وظیفه‌ای را انجام بدهیم و بر اساس انجام تكلیف چه گیر ما می‌آید این مهم است. اگر انسان یكی از این تكالیف را انجام بدهد و به سرّش برسد و به عمقش برسد بالاتر از این است كه پنجاه بار تكالیفی انجام بدهد نه از این سنخ. آن رشدی را كه برای انسان حاصل می‌شود در انجام این‌گونه تكالیف بسیار بسیار بالاتر است كه انسان یك پدر صالحی داشته باشد، یك مادر صالحی داشته باشد و بعد بخواهد نسبت به آنها قیام كند و اقدام كند و لایعرف هذا الا العارفون العالمون باسرار اللَه و باسرار تربیة اللَه و تزكیة اللَه آنها می‌توانند به این مطالب برسند كه چگونه در این اختلاف مراتب اسراری نهفته است كه به واسطه رعایت آن اسرار، انسان می‌تواند به آن مطالب دسترسی پیدا بكند. از مطلب یك قدری دور شدیم.

 این نكته برای كسانی است كه اینها به این مطالب نظر دارند. دیدگاه آنها نسبت به این افراد تفاوت كرده. آن دختری كه در یك خانواده مسیحی بار آمده است، در اختیار خودش نبوده جان من! در آن فرهنگی كه بار آمده كه در اختیارش نبوده، آن مطالبی كه بگوشش خورده است كه در اختیارش نبوده، آن محیطی كه در آن محیط پرورش پیدا كرده كه در اختیارش نبوده. اسلامی را كه گرایش پیدا كرده بر اساس یك سری مطالبی بوده، محبتی پیدا كرده با این شخص حالا دانشگاه می‌رفته، در خیابان بوده، در مغازه بوده، محبتی پیدا كرده، یك مقدار از این اسلامش به خاطر محبت است، شاید نود درصدش. اگر آن محبت به این شخص نبود شاید اصلًا مسلمان هم نمی‌شد، می‌گفت همان مسیحیت را ما داریم برای چه [مسلمان شویم؟] دلیلی ندارد. آن محبت باعث شده كه یك مقداری نسبت به اسلام گرایش پیدا بكند. پس، این اصل و اساس ندارد، این مطلب خیلی همچنین بن و بته ندارد. بعد به واسطه بعضی از مطالب، دیده این مطالب خوب است، این مطالب به این كیفیت هست. ولی این مطالبی را كه الان به او القا شده حالا توسط خودش یا توسط یك فردی كه مثلًا او را راهنمایی كرده، تا چه میزان در وجود او و در قلب او نفوذ كرده و توانسته او را در برابر هجوم حوادث و در برابر هجوم‌های بعدی قضایایی كه می‌خواهد اتفاق بیفتد و موانع و مسائلی كه در استقبال می‌خواهد اتفاق بیفتد محافظت كند و نگه دارد؟

 وقتی‌كه انسان به این مطالب بخواهد برسد آن‌وقت متوجه می‌شود كه اصلًا شاید این برگشت او از اسلام، نه تنها مورد غضب الهی و مورد نارضایتی پروردگار و مورد سَخط او نبوده، بلكه خدا هم او را مدح می‌كند كه به خاطر رعایت پدر و مادرت و به خاطر رعایت رحمیت و اینكه دل آنها را نشكنی [این كار را انجام دادی‌]. خیلی باید این قضیه فشار بیاورد به یك دختر كه بخواهد شوهرش را و فرزندانش را البته فرزندانش را با خودش برده بوده حتی حاضر به این بشود كه حتی شده فرزندانش را از دست بدهد ولی دست از اعتقادش برندارد. آیا خدا از این مسئله رضایت ندارد؟! آن كسی كه در باطن قلب خودش می‌خواهد بر وفق قوانین و بر وفق معتقدات و بر وفق مبانی حركت كند، منتها ذهن او و فكر او بیش از این اجازه نمی‌دهد و بیش از این استعداد ندارد چگونه خدا از او مؤاخذت كند؟! آیا اینها مشمول آیه استضعاف نیستند؟! آیه مستضعفین: إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا النساء، ٩٨

 اینها افرادی هستند كه در مرتبه استضعاف چاره‌ای پیدا نمی‌كنند كه راهشان را عوض كنند، اگر چاره پیدا می‌كردند عوض می‌كردند. اگر آن كسانی كه به آنها این مطالب را می‌گفتند افراد دیگری بودند شاید به مسیحیت برنمی‌گشت. اگر در یك محیط دیگری بود شاید عوض نمی‌شد، تغییر پیدا نمی‌كرد.

 اینجاست كه دیدگاه اهل معرفت نسبت به افراد متفاوت است. با هر كسی مطابق با خصوصیت او برخورد می‌كند و برای هر كسی حكمی مختص به همان حكم را اجرا می‌كند و همه احكام را یكی نمی‌داند. این هدایت، هدایتی است كه توسط خدای متعال برای افراد پیدا می‌شود و آن در دست خودش است. یك وقتی هدایت، هدایت خاص است، مثل رسول خدا هدایت خاصه است، هدایت امام علیه‌السّلام است. اینها مسائلشان فرق می‌كرد. هدایت، هدایت افراد مختلف است. دستگیری یك شخص كامل است، دستگیری امام علیه السّلام است این هم یك جور هدایت است. هدایت یك وقت توسط اولیای الهی است، هدایت یك وقتی توسط یك شخص خوب است، یك وقتی توسط یك شخص عادی است. تمام اینها همه طُرقی است كه خدای متعال آن طرق را به تشخیص خود و به اختیار خود برای افراد قرار می‌دهد. اینكه ای كاش ما در آن‌وقت بودیم، ای كاش در این وقت بودیم، این به ما نیامده است، این دخالت در اختیار و مشیت پروردگار است.

 آنچه كه مهم است این است كه این مطلب به دست انسان رسیده باشد. این مسئله، مسئله مهم است. لعل اینكه اگر ما در یك زمان دیگری باشیم آن موقعیت فعلی را از دست بدهیم و وضعیت ما وضعیتی غیر از این باشد. خیلی از افراد می‌گویند حالا چه به شوخی، چه به جدی شاید هم به جدی باشد مسئله، این‌طور نیست.

خوش بود گر محك تجربه آید به میان‌ \*\*\* تا سیه روی شود هر كه در او غش باشد[[5]](#footnote-5)

 اگر ما در زمان سابق بودیم آیا از جمله افرادی نبودیم كه به خانه دختر رسول خدا حمله كردند؟ اگر ما در آن زمان‌ها بودیم از زمره آن افراد، حالا حداقل اگر نگوییم كه به جنگ با پسر رسول خدا آمده‌اند، حداقل از جمله آن افرادی نبودیم كه كنارگیری كردند و معاونت نكردند و كمك نكردند؟ باید خیلی خدا را شكر كنیم كه الحمدلله ما را در آن موقع قرار نداد و به یك همچنین نكبتی ما مبتلا نشدیم. از این به بعد هم ان‌شاءاللَه امیدواریم كه مورد عفو و رحمت خدا قرار بگیریم. این بالاخره یك مطلبی است. انسان باید هر وضعیتی كه دارد، آنچه كه برای تحصیل رضای الهی و تطبیق موقعیت خودش با آن هدف و مقصدی كه مد نظر دارد خودش را دائماً بیازماید. این مطلب، مطلبی است كه همه جا باید مورد توجه قرار بگیرد.

 وقتی‌كه انسان احساس می‌كند این محیط برای او مضر است، سكونت در این محیط برای او و زن و فرزند او ضرر دارد، توطن در بلاد كفر برای او مضر است، دیگر از اینجا نمی‌تواند بگوید من فرهنگ قبل را داشتم، من در چه محیطی به دنیا آمدم. آمدی كه آمدی آن برای قبل است. وقتی این مطلب را فهمید باید به آن ترتیب اثر بدهد. وقتی احساس كرد كه در یك همچنین موقعیتی اگر قرار بگیرد برای او مضر است، اینجا دیگر نباید بگوید كه پدر و مادر من كه هستند، فلانی پدر و مادرش این است این كار را كرده؟ هنر نكرده. اگر من هم بودم همین كار را می‌كردم. نه! وقتی این مطلب را فهمید. آن فهمیدن یعنی باز شدن دریچه، آن فهمیدن یعنی به وجود آمدن راه، آن فهمیدن یعنی عنایت برای هدایت و برای رشد. قبل از اینكه انسان بفهمد یعنی هنوز دریچه بسته است، قبل از اینكه انسان این مطلب به نظرش برسد هنوز این راه بسته است، قبل از اینكه انسان به این نكته اطلاع و آشنایی پیدا بكند، یعنی هنوز این پرونده باز نشده.

 ولی وقتی‌كه انسان فهمید، وقتی‌كه انسان به گوشش خورد، وقتی‌كه انسان این مطلب را درك كرد، همان درك كردن یعنی هدایت، همان درك كردن یعنی‌ أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوى‌ الضحی، ٦ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى‌ الضحی، ٧ آن‌ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى‌ یعنی الان همین الان كه فهمیدیم. همین الان در این ساعت، ساعت یازده و ربع روز جمعه اینجا نشستیم، یعنی همین. همین كه كتاب بزرگان را باز می‌كنید و یك صفحه را می‌خوانید یعنی همین، نه، دنبال چیز دیگر برای چه می‌

 گردیم؟ برای چه ما دیگر دنبال مطلب دیگری می‌گردیم؟ برای چه می‌خواهیم یك مسئله غیرعادی اتفاق بیفتد؟

 در مكتب قرآن و در مكتب توحید و در مكتب عرفان و مكتب اهل بیت، در این مكتب كه همه اینها مكتب واحد است. در این مكتب واسطه مطرح نیست، اصل مطلب مطرح است. اینكه واسطه كیست مطرح نیست. واسطه جبرائیل است. یك وقتی خود عنایت الهی دخل و تصرف در آن شئون وجود و در قلب و ضمیر و نفس انسان می‌كند آن مطلب دیگری است، آن مطلب مطلب غیرعادی است و مسیر مسیر غیرعادی است و آن مسئله فرق می‌كند. البته این را هم خدمت رفقا عرض بكنم كه خیال نكنید آن هم اختصاص به عده‌ای دارد، نخیر! همان مطلبی كه برای ما حاصل می‌شود، همان كه شما یك صفحه می‌خوانید و این صفحه در وجود شما اثر می‌گذارد و شما را به خود فرو می‌برد، همان كار را می‌كند كه برای او آن كار را كرده است. تمام آنچه كه برای انسان حاصل می‌شود، چه در مقام علمی و چه در مقام تغییر درونی همه از یك سنخ است. معجزه یعنی همین؛ معجزه یعنی شما یك صفحه از كتاب بزرگان را بخوانید و فردا تصمیمتان را راجع به فلان شخص تغییر بدهید. این می‌شود معجزه. این با آن معجزه‌ای كه امام رضا علیه السّلام كردند و آن شیر را كه در پرده بود[[6]](#footnote-6) تبدیل به یك شیر چند صد كیلویی كردند و آن شخص شعبده‌باز و همه را یك لقمه كرد و بعد هم آمد خدمت حضرت و گفت این مأمون را هم ترتیبش را بدهم یا نه؟ او هم افتاد غش كرد. حضرت فرمود: نه او را ولش كن. آن با آن معجزه حضرت هر دو یكی است هر دو از یك جا نشأت می‌گیرند.

 اینكه شما در یك صحبت بنشینید یك كلامی را بشنوید و آن كلام وجود شما را تغییر بدهد، افكار شما را عوض كند خیلی دقت كنید رفقا این مسئله خیلی مسئله دقیقی است كه می‌خواهم به آن نكته‌ای كه ان‌شاءاللَه اگر توفیق پیدا كنیم امروز برسیم بپردازم همین‌كه شما در یك جا نشستید یك مطلبی را از یك شخصی می‌شنوید و آن مطلب وجود شما را عوض می‌كند، افكار شما را تغییر می‌دهد و شما را آماده برای اقدام عملی نسبت به یك وضعیتی كه تا الان آمادگی برای قبول این وضعیت را نداشتید می‌كند. تا قبل از اینكه وارد مجلس بشوید با فلان‌كس من باب مثال مطالبی داشتید، بین شما كدورتی بوده، نقاری بوده، حاضر نبودید همدیگر را ببینید، حاضر نبودید در منزل یكدیگر بروید. اما همین‌كه پای صحبتی می‌نشینید حالتان عوض می‌شود، تغییر پیدا می‌كنید. می‌بینید كه بین خودتان و بین او كدورتی ندارید، هیچ اشكالی ندارد، بروید سلام علیكم، همدیگر را می‌بوسید و می‌روید. این تغییری كه پیدا شد با آن معجزه‌ای كه پیغمبر شق‌القمر كرد فرق نمی‌كند. هر دو یكی است دوتا صورت دارد. بله! برای ما آن خیلی مهم است. یكی در اینجا باشد آن ماه هم‌

 در حدود نه‌صد و خرده‌ای هزار كیلومتری سطح زمین قرار بگیرد آن‌وقت این از اینجا اشاره بكند و ماه را دو نصف بكند. یك چیز عجیبی است، مگر می‌شود همچین چیزی. ولی نه! صحبت می‌كند، آدم این‌ور آن‌ور می‌شود. پیش بزرگان می‌نشیند، كلام بزرگان را می‌شنود.

 ما پیش مرحوم والدمان رضوان اللَه علیه می‌نشستیم. وقتی‌كه وارد اتاق می‌شدیم یك حالی داشتیم وقتی‌كه از آن اتاق می‌آمدیم بیرون حالمان فرق می‌كرد. این با آن شق‌القمر یكی است. فرق نمی‌كند، هیچ تفاوت ندارد؛ هر دو غیرعادی است و این هر دو غیرعادی از طرف خداست. برای خدا كه فرق نمی‌كند. چه تفاوتی می‌كند؟! وقتی‌كه این مسئله از ناحیه خدای متعال است و از ناحیه ولایت است، از ناحیه امام زمان علیه السّلام است. چه فرقی می‌كند امام زمان علیه السّلام یك كوهی را از طهران این كوه دماوند را از طهران بردارد بگذارد در شیراز، خیلی برای ما مهم است. آخر این كوه دماوند با این وضعیتش، با این ثقلش، با این ارتفاعش برای ما غیرعادی است. چرا غیرعادی است؟ چون ما تابع چشم هستیم، چون ما محكوم حواس ظاهر هستیم، ما به عمق نرسیدیم، ما به مطالب عقلانی دسترسی پیدا نكردیم. ما حقایق را از نقاط متفاوت می‌بینیم، ما مطالب و ریشه‌ها را از یك جا مشاهده نمی‌كنیم.

 مرحوم آقای حدّاد فرمودند: وقتی‌كه شخص برود، ما در سیره علما می‌خوانیم، مثلًا در كرامت فلان آقا، رفت در شب تاریك و زمستان و این حرف‌ها بالا آب بگیرد دید كه آب وجود ندارد. رفت بالای چاه ایستاد خدایا بنده تو می‌خواهد به نماز بایستد وضو ندارد یك دفعه آب می‌آید بالا و كسب طهارت می‌كند، وضو می‌گیرد. ایشان می‌فرمودند جان من! آن آب بالا آمدن تا شیر دستشویی را باز كردن و وضو گرفتن هر دو یكی است، هر دو معجزه است؛ هر دو از یك جا آمده!

 ما چون به مطالب غیرعادی توجه داریم او را معجزه می‌بینیم. فرض كنید از یك چاه بیست متری كه چراغ هم بیندازید ته آن پیدا نیست از آنجا آب می‌آید بالا، بیست متر می‌آید بالا، این مطلب غیرعادی است دیگر، آرتزین كه نیست. همین‌طور می‌آید بالا، وقتی‌كه به سطح زمین رسید انسان چه كار می‌كند؟ وضو می‌گیرد. این می‌شود معجزه. ولی آب كه چیزی نیست آقا. این آب، این همه سد را نگاه كنید این همه آب آمده در لوله‌ها و بعد هم از لوله‌ها می‌آید تا اینجا دیگر، اینكه دیگر معجزه نمی‌خواهد، این دیگر معجزه ندارد، این یك امر عادی است، طبیعی است. نه! از دیدگاه عارف هر دو یك منشأ دارند، هر دو یك سیر را طی می‌كنند، هر دو یك راه را می‌پیمایند، هر دو یك سلسله علل دارند. این آب كه الان از بیست متر می‌آید بالا به قدرت چه كسی می‌آید بالا؟ به‌

 اراده چه كسی می‌آید بالا؟ مگر خودش می‌آید بالا؟ اگر خودش می‌آمد كه تا حالا آمده بود بالا، پس معلوم است به اراده خودش نیست. آن سلسله مراتبی كه طی شده و آن ملائكه‌ای كه آمده‌اند و این آب را بالا آورده‌اند، یعنی در ملكوت و مثال این آب تصرف كرده‌اند. این آبی كه الان در سطح بیست متری و در اعماق زمین است این به واسطه تصرف در ملكوت خودش، نه در این آب، تصرف در ملكوت آمده بالا و رسیده هم سطح با زمین قرار گرفته، همین ملائكه‌ای كه این كار را كرده‌اند همین‌ها آب سد را آورده‌اند در لوله شما. هیچ فرقی نكرد؛ اینكه هر دو آنها یكی بود دیگر. اگر نمی‌خواستند نمی‌آمد، نمی‌آمد، آب بسته می‌شد، گیر می‌كرد، لوله گیر می‌كرد، مانع پیش می‌آمد، هزارتا قضیه پیش می‌آمد. چرا؟ چون ملك نخواسته انجام بدهد. ملك خواسته فعلًا بماند.

 دیده شده بسیاری اوقات برای خود انسان هم اتفاق می‌افتد یك گیری پیدا می‌شود، یك گیری در یك دستگاهی پیدا می‌شود، در یك وسیله ماشین پیدا می‌شد، در منزل پیدا می‌شد، یا یك مسائل عادی پیدا می‌شود. یك دفعه انسان می‌بیند اصلًا خود به خود برطرف شد، ا! به همین راحتی، به همین راحتی گیر افتاد و به همین راحتی گیر برطرف شد. خیلی برای انسان در طول زندگی اتفاق می‌افتد. این همان است. بخواهد هر چه می‌كند فكرش نمی‌رسد. و در این زمینه خیلی از مسائل ما داریم، خیلی!

 یكی از دوستان كه شاید الان از بهترین اطبای نمره یك چشم در دنیا باشد برای خود من تعریف می‌كرد می‌گفت: یك‌دفعه مرا عُجب گرفته بود، در بیمارستان كه بودم داشتم چشم عمل می‌كردم، مرا عُجب گرفته بود. اتفاقاً برای او مثلًا این عمل بسیار [پیش پا افتاده بود] مثل ناخن گرفتن بود، یك عمل حالا آب مروارید، كاتاراكت، اینكه اصلًا برای او بسیار پیش پا افتاده در قبال مسائل مشكل‌تر و عمل‌های روتین كه خیلی برایش آسان بود. یك‌دفعه عُجب من را گرفت. خودش به من می‌گفت الان در دنیا كسی مثل من نمی‌تواند عمل كند. یك دفعه نگاه كردم دیدم كه، ا! اینجا را چه كار كنم؟ آنجا را چه كار كنم؟ از این طرف باید شكاف را ایجاد كنم یا از آن طرف؟ اینكه تابه‌حال ده هزارتا انجام داده نمی‌فهمید، گفت: آمدم از بالا شكافتم، بابا از بالا نه از پایین باید بشكافی. یعنی فهم اینكه بدیهی‌ترین كار كه این شكاف را از كجا بخواهد بوجود بیاورد و ایستادم. می‌گفت: رو كردم به این دستیار و اینها گفتم ببینم تو بخواهی چیز بكنی چه كار می‌كنی؟ گفت از اینجا بكن دكتر، ببین این این این می‌گفت: ا ا! راست می‌گوید.

 سر یك كار همچنین می‌بندند كه تا قیامت باز نمی‌شود. نمی‌شود، چه شد؟ از خودت دیدی؟ من این هستم من، آن هستم، بفرما! یك شكاف را نمی‌توانی ایجاد كنی، حالا بقیه‌اش، آن‌

 مسائل دیگر را تا بخواهد [یادش بیفتد]. یك چاقو را نمی‌توانی دستت بگیری، یك بخیه را نمی‌توانی بزنی. یك كار نمی‌توانی بكنی. اینها برای چیست؟ برای این است. حالا كه فهمیدی، حالا كه متوجه شدی پس باید بدانی آن كسی كه می‌آید و به تو می‌گوید از اینجا ببر، همان كسی است كه الان بدون توجه تو كه الان داری این كار را انجام می‌دهی دارد هدایتت می‌كند. پس هر دو چه شد؟ شد معجزه، هر دو یكی شد. منتها آنجا برایش باز كردند، اینجا هنوز باز نشده بوده، آنجا برایش كشف كردند. حالا فهمیدی؟ نگاه كن. فهمیدی؟ نگاه كن.

 یكی از دوستان ما كه شاید الان از نظر جراحی قلب در دنیا بی‌نظیر باشد در اینجا هم نیست، تعریف می‌كرد منتها نه برای من، برای یك شخص دیگر تعریف می‌كرد می‌گفت: من آمدم در ایران و یك بیماری بود، دختر نوزده ساله‌ای بود و قلبش بیمار شده بود و همه می‌گفتند این قابل علاج نیست، به هیچ‌وجه قابل علاج نیست. اگر این عمل بشود می‌میرد. اصلًا به‌طور كلی قلب، سلول‌ها فاسد شده بود. سلول‌ها قوام خودش را از دست داده بود. دیگر آمده بودند پیش ما نظایر اینها آن‌قدر زیاد است كه هر كدام از شما شاید بیشتر از من بدانید. در این مسائلی كه اتفاق می‌افتد، همین‌طور راجع به مطالب همه، خود ما مسائلی كه مربوط به خود ما هست می‌گفت بالاخره من گفتم كه این قضیه این‌طور است و احتمال دارد ... دیگر گفتند ما آخرین چاره، شما هر كاری می‌خواهید بكنید دیگر بكنید. می‌گفت من رفتم قلبش را باز كردم می‌گفت نود بخیه من به قلبش زدم، نود بخیه زدم. موقعی كه بستم و آن پمپ را باز كردم یك‌دفعه دیدم از تمام این بخیه‌ها شروع كرد خون بیرون زدن، هیچی عمل باطل، تمام شد. تمام این جاها خون زده بیرون می‌گفت گفتم دست نزنید رفتم اینجا حالا یاد خدا می‌افتیم ببینید، تمام اسباب‌ها، دستگاه‌ها ساكشن‌ها، همه آن وسایل، پمپ اینها همه به جای خود. نه! اینها دارد خوب كار می‌كنند، مانیتور خوب نشان می‌دهد، فركانس، قلب، همه، اینها همه به جای خود، مغز كارش درست است. حالا بازش كن یك‌دفعه خون می‌زند بیرون، می‌گفت رفتم همانجا لباسم را درآوردم و شروع كردم وضو گرفتم آمدم كنار دو ركعت نماز خواندم گفتم خدایا این پدر و مادر بچه را از من می‌خواهند من به اینها قول دادم از اینجا به بعد دیگر من تسلیم هستم، دیگر كاری از دستم برنمی‌آید. یك‌دفعه اینها گفتند كه آقا خون ایستاد. رفتم به پدر و مادر و گفتم عمر دوباره خدا به دخترتان داد؛ یعنی رفت و برگشت، رفت و برگشت.

 اینها را خدا به آدم نشان می‌دهد، آن‌وقت این را ما

 معجزه می‌بینیم. این معجزه است دیگر، این چشم‌بندی كه نبوده، همه هم دیدند. آنهایی كه در اتاق عمل بودند همه دیدند پانزده نفر بودند، چشم‌بندی كه نبوده. این را معجزه می‌بینیم اما اینكه یك شخصی شروع می‌كند قلب را باز می‌كند، شروع می‌كند آن رگ را برمی‌دارد بالا می‌بندد چه می‌كند، این را ما نمی‌بینیم. این هم معجزه است، این هم معجزه است می‌گویی نه، می‌ایستد، می‌ایستد. لذا فرمودند: فرقی نمی‌كند دعا كنی آب از چاه بیاید بالا یا شیر آب را باز بكنی آب بیاید بالا. هر دو را باید یكی دید. این نكته است.

 نكته در مكتب معرفت و مكتب عرفان این را می‌گوید كه توحید را در همه‌جا حاكم بگردان. داری صحبت می‌كنی، خودت صحبت نمی‌كنی او دارد صحبت می‌كند از این طریق و از این واسطه. شما دارید گوش می‌دهید شما گوش نمی‌دهید او دارد هی همین‌طور آن ادراك و آن استعداد را دارد در شما می‌آورد كه شما گوش بدهید، یك دقیقه نیاورد یك‌دفعه می‌بینید آقا آنجا كنار ستون خوابش برد. چه شد؟ آن قطع شد، آن قضیه یك‌دفعه، ارتباط قطع شد.

 مرحوم آقا در شب‌های سه شنبه مجلس قرائت قرآن و بعد هم به مناسبت‌های مختلف، احادیث قدسی یا عیسی یا عیسی را تفسیر می‌كردند یا اینكه آیه نور را تفسیر می‌كردند. گاهی از این رفقا می‌آمدند بندگان خدا از سر كار می‌آمدند، خسته بودند، چه بودند، صبح تا شب، بعدازظهر هم نخوابیده بودند، روز هم بلند، آنجا یك جای خوب و نرمی پیدا می‌كردند، حالا كنار یك ستونی و دیواری الحمدلله اینجا رفقا از این قاعده ما ندیدیم، حالا آن شب‌ها ما زیاد می‌دیدیم یك جایی پیدا می‌كردند كه اگر خوابشان بُرد تكیه‌گاهی داشته باشند. چون همین‌طوری بنشینند می‌افتند ولی یك كنار ... تا ما می‌دیدیم فلانی كنار ستون است فوری می‌گفتیم هان این امشب كار دارد، مثل اینكه این خواب و خیالاتی دارد. یك‌دفعه می‌دیدیم بله، گرفت تخت خوابید. یك‌دفعه [مرحوم آقا می‌فرمودند:] آقای فلانی كجا هستید! بله بله من اینجا هستم. می‌گفتند: بله می‌دانم هستی منتها توجه بفرمایید این مطالب را گوش دهید حالا یك چند دقیقه ... روزگاری بود دیگر یادش بخیر. بالاخره آن زمان‌ها طبق معمول و متعارف گذشت. كجا قدر دانستیم؟ و دیگر رفتند دیگر، از دست رفت.

 علی‌كل‌حال، تمام اینها همه در همین راستا دارد قرار می‌گیرد. وقتی برای انسان یك موفقیتی پیدا بشود انسان فوراً باید بگوید او خواسته، وقتی گره در كار بیفتد نباید انسان [ناامید] بشود، او نخواسته. بله، تكلیف ما داریم تا آن مقداری كه تكلیف اقتضا می‌كند برای رفع و حل برویم، اما نه اینكه خودمان را پاره پاره بكنیم، نامه‌

 این طرف و آن طرف بدهیم، آقا به سرمان آمده، مشكل پیدا شده این‌طور شده، قضیه دیگر اینها را ندارد. انسان باید بر همان مسیر حركت كند به آن مقداری كه گفته‌اند نباید بگذارد كنار، كه كنار گذاشتن غلط است و نباید خودش را به هلاكت بیندازد كه آن هم غلط است، هر دو غلط است. این را باید یكی دید. معجزه امام رضا علیه‌السّلام را باید با باز كردن شیر آب یكی دید. شق‌القمر رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم را باید با اقدام عادی، حركت‌های عادی، آن نماز خواندنی كه انسان بلند می‌شود نماز می‌خواند، باید عادی دید. چرا؟ چون رسول خدا خودش این را یكی می‌بیند. چرا ما آن دیدگاهی كه رسول خدا دارد نباید داشته باشیم؟ چرا؟ كار او را نمی‌توانیم بكنیم بسیار خوب، حداقل دیدگاهش را داشته باشیم.

 رسول خدا می‌گفت: ای مردم بین من و بین شما هیچ فرقی نیست هیچ تفاوتی نیست؛ یعنی واللَه و باللَه و تاللَه وقتی رسول خدا می‌فرمود إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ ... الكهف، ١١٠ من یك بشری هستم مثل شما فقط فرقش این است كه به من وحی می‌شود. به شما نمی‌شود. می‌خواهید به شما هم وحی بشود، حرف من را گوش بدهید به شما هم وحی می‌شود. نه این وحی اصطلاحی! آن مطلبی كه به نظر شما می‌رسد و به واسطه آن مطلب راهتان از بقیه جدا می‌شود همان وحیی است كه به من رسیده. همین. آن مطلبی كه در دو راهی به قلب شما می‌افتد و به واسطه او راهتان از بقیه كنار گذاشته می‌شود و به سمت دیگر می‌روید همان وحیی است كه جبرائیل آمده از طرف خدا ای رسول من، ای بنده من، فردا این كار را انجام بده، پس فردا آن كار را انجام بده، در این حادثه این مطلب را اختیار كن، در آن حادثه آن را اختیار كن. هر دو یكی است. چرا؟ چون هر دو از طرف او آمده. وقتی از طرف او بیاید چه فرقی می‌كند؟ اینجاست كه معنای آیه‌ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى‌ الضحی، ٧ معنایش دیگر برای رفقا روشن می‌شود. خطاب‌ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى‌ خطاب خطاب به ماست، خطاب به تك‌تك ماها است. تك‌تك این افرادی كه الان در اینجا هستند این خطاب برایشان آمده. آیا ما تو را گمراه نیافتیم و هدایتت نكردیم؟! همین.

 الان شما ملاحظه كنید آن مقدار معلوماتی كه ما داریم در سطح فعلی، هر كدام به مقدار خود، نسبت به مجهولات چقدر است؟ یك در میلیارد هم شاید كمتر باشد مجهولات ما، از خود من این مسئله را شما در نظر بگیرید و همه افراد، ما چقدر مجهولات داریم؟ نسبت به معارف، نسبت به اعتقادات، نسبت به مبانی، نسبت به مطالب توحیدی، عرفانی، مطالبی كه قابل بیان و گفتن نیست. تازه، گفتنی‌ها چقدر است كه ما یك‌

 میلیاردش را نگفتیم تا نگفتنی‌ها. من وقتی‌كه این كتاب روح مجرد كه مرحوم آقا نوشتند به ایشان عرض كردم آقا شما كه هر چه بود كه در این كتاب گفتید. ایشان فرمودند: آقای آقا سیدمحسن تازه این چیزهایی است كه من می‌توانستم به زبان بیاورم گفتم. چیزهایی كه من نمی‌توانم به زبان بیاورم، اگر بخواهم راجع به این مرد بگویم روح مجرد سه برابر خواهد شد.

 تازه اینها مطالبی بود كه برای فهم ما گفته شده، كه این همه صدا درآورده است كه: علامه اسرار را فاش كرده، مرحوم آقای حدّاد اسرار را فاش نمی‌كرد. بعضی از شاگردان ایشان كه از سابق بودند یك وقت به من اعتراض داشتند كه مثلًا ایشان چه ... گفتم اینها كه اسرار نیست. جواب اینها را من با دو خط هم می‌توانم بدهم. آن اسرار آنهایی است كه ایشان نه به من گفتند و نه به تو. آن را هم فقط به مرحوم پدر ما گفتند. خیلی غصه مرحوم آقای حدّاد را نخور، نمی‌خواهد غصه ایشان را بخوری. اگر اسرار است، اسرار را به ایشان گفتند. اینها هم كه اسرار نیست، اینهایی كه تازه كسی نمی‌فهمد مطالبی كه در همین روح مجرد است اینها احتیاج به توضیح و تفسیر دارد. خیال نكنید به همین راحتی‌ها است. ولی درعین‌حال باز مطالبی است كه قابل تفسیر است.

 حالا این معلوماتی كه الان ما داریم نسبت به مجهولات ما چقدر است؟ كمی از بسیار. پس ما همین الان هم ضالیم، همین الان هم ما گمراهیم، همین الان هم ما احتیاج به هدایت داریم، همین الان. هر لحظه ما احتیاج به هدایت داریم. هر لحظه این آیه راجع به ما هست‌ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى‌ فردا یادمان نرود. وَ وَجَدَكَ ضَالًّا پس‌فردا یادمان نرود، ظهر یادمان نرود، شب یادمان نرود، صبح یادمان نرود كه در هر لحظه این ... مبادا یك وقتی خیال كنیم‌ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا رفت كنار، فَهَدی دیگر آمد، نه! آنجا هنگام خطر است. یا اینكه با یك نحوه عبارت‌های متواضعانه بگوییم، نه! ما گمراه هستیم ولی در باطن، نه! یكی بگوید گمراهیم می‌خواهیم شكمش را هم در بیاوریم. نه! اینها همه شوخی است، بازی است، فیلم است. نه! واقعاً، رسول خدا واقعاً می‌گفت‌ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا واقعاً این مطلب را حس می‌كرد.

 امام سجاد علیه السّلام كه دست به پرده‌های كعبه آویخته بود واقعاً این مطلب را می‌گفت. امیرالمؤمنین علیه السّلام در دعای كمیل واقعاً این مطلب را می‌گوید. در دعای صباح الهی ان لم تبتدئنی الرحمة منك بحسن التوفیق فمن السالك بی الیك فی واضح الطریق مگر نمی‌خوانیم اگر ابتدای توفیق از ناحیه تو نباشد چه كسی می‌تواند مرا در راه هدایت بكند؟ حالا امیرالمؤمنینی كه دیگر تمام است آن هم همین را دارد می‌گوید. یعنی برای این اولیاء این مسئله به شكل مستمر است. ما مقاممان و شأنیتمان شأنیت فقر و احتیاج و شأنیت پروردگار و مقام‌

 پروردگار كبریائیت و غنی و جلال و بی‌نیازی است. این همیشه هست، این همیشه با انسان می‌ماند و هیچ‌وقت انسان نمی‌تواند این حال را از دست بدهد. پس بنابراین هدایت تفاوت نمی‌كند، فرق نمی‌كند یكی است. این مطلب مربوط به آن جنبه اول بود.

 اما مربوط به جنبه دوم كه جنبه خلقی باشد این است كه امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند: وَ اللَه أَسأَلُ أَن یوَفِّقَكَ لِاستِعمَالِهِ از خدا می‌خواهم كه تو را توفیق بدهد. این مطلب را ما باید در نظر بگیریم كه مبادا فقط این مطالب را بشنویم، مبادا صرفاً به این مسائل به این عنوان كه ما شنیدیم اكتفا كنیم، مبادا اینكه حركتی كردیم آن حركت متوقف شود. یكی از خطرات سلوك این است كه: انسان وقتی‌كه به یك مكتبی، به یك مبنایی، به یك اعتقادی گرایش پیدا می‌كند یك زمانی كه می‌گذرد كم‌كم به آن موقعیت خودش عادت می‌كند، برای او دیگر عادی می‌شود.

 این یك مطلب عجیبی است كه نفس نسبت به مسائل دنیا به عكس است، می‌رود دنبال كار، فردا بیشتر می‌رود. یك مغازه تهیه می‌كند فردا دنبال این است كه مغازه دوم را اضافه كند. یك موقعیتی پیدا می‌كند هی می‌خواهد اضافه كند هی نمی‌گوید بابا این بس است! یك مغازه سه در چهار پیدا كردیم تا آخر عمر بس است، نه! می‌گویدآن مغازه كنار بازار را هم می‌خواهند بفروشند قیمتش هم بد نیست و مناسب است و یك كمی هم به كارمان گسترش می‌دهیم. فوراً می‌رود آن را هم می‌گیرد. حالا آن را گرفت چند نفر آنجا گذاشت، می‌گوید فلان موقعیت هم موقعیت خوبی است و بد نیست برویم، می‌رود سراغ آنها، حالا این مقدار كفایت می‌كند زندگی‌اش را برآورده می‌كند، احتیاجاتش را برآورده می‌كند، آینده‌اش را مورد اطمینان می‌كند. مورد اعتماد می‌كند ولی این نفس گرایش دارد. یك موقعیت اداری پیدا می‌كند هی دنبال این است كه برود بالاتر جای رئیس را بگیرد، جای رئیس را گرفت، می‌رود بالاتر می‌خواهد جای مدیركل را بگیرد، جای مدیركل را می‌گیرد می‌خواهد برود بالاتر جای وزیر را بگیرد. همین‌طور ... هیچ به آن موقعیت فعلی اكتفا نمی‌كند این نفس، ولی نسبت به مسائل عبادی عجیب است. وقتی‌كه انسان در یك موقعیت عبادی قرار می‌گیرد یك مقدار كه گذشت همین‌طور برایش عادی می‌شود.

 امیرالمؤمنین علیه السّلام از دست همین مسئله ناله دارند. می‌گوید مردم شما یك علی را دارید، خلیفه رسول خدا را دارید، ساقی كوثر را دارید، فاعل ما یشاء را دارید، كسی كه‌

 هر چه بخواهی در او می‌یابی، كسی كه به شما می‌گوید سلونی قبل ان تفقدونی‌[[7]](#footnote-7) و شما او را می‌آزمایید و به صدق او پی می‌برید. هر چه می‌خواهید از من بپرسید. مردم آن طرفی‌ها چه كسی را دارند؟ معاویه را دارند. ولی وقتی‌كه جنگ می‌شود آنها را نگاه می‌كنیم با چه شدت و حرارتی دارند از آن موقعیت دنیوی خودشان دفاع می‌كنند. هر روز شما برای من یك بامبول در می‌آورید، هر روز شما برای من یك دسیسه می‌كنید، هر روز شما برای من یك مطلبی ... یا علی گرم است، فردا سرد است، این‌طور شده. پایم خار رفته، چشممان چه رفته. ای كاش یك نفر از آنها را می‌گرفتم و ده نفر از شما را به آنها می‌دادم.

 این كلام امیرالمؤمنین حكایت از چه می‌كند؟ حكایت از همین قضیه می‌كند. اینها افرادی هستند كه به همین‌كه در این موقعیت قرار گرفتند بسنده كردند، نخواستند بالاتر بروند، نخواستند رشد كنند. ولی دنیا نیست در آن طرف است، نیست زرق و برق آنجاست، چشم می‌گیرد، نفس برای رسیدن به حطام دنیا در حال سعی و تلاش است. جنگ می‌كند، خودش را به كشتن می‌دهد ولی دست برنمی‌دارد. تا آن حدی كه دیگر از توان بیفتد و از بین برود.

 یكی از مهم‌ترین آفات برای ما این است. اینكه امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند و از خداوند می‌خواهم تو را موفق كند، اشاره حضرت به این آفت است كه وقتی انسان عمل می‌كند در این دستورات، یك مقداری كه جلو می‌رود كم‌كم برای او عادی می‌شود، متوجه این نیست كه تو كه در این مطالب قرار گرفتی تازه در بهشت واقع شدی، دیگر توقف چه معنا می‌تواند داشته باشد؟ توقف چه انگیزه‌ای می‌تواند داشته باشد؟ مگر انسان غیر از این موقعیت می‌تواند جای دیگری هم برود؟ به امید چه چیزی دیگر انسان بخواهد وضعیتش را بگذراند؟ به امید اینكه بعداً یك قضیه‌ای اتفاق بیفتد، چه قضیه‌ای می‌خواهد اتفاق بیفتد؟ در را باز كردند و انسان را در این باغ وارد كردند، تمام شد. انسان بخواهد بیاید در این باغ و بعد چشم داشته باشد به یك مطلب دیگر این می‌شود وساوس شیطان، نرسیدی. پس بنابراین حالا خیلی انجام دادی، ندادی، كردی، نكردی، حالا، دیگر قبولت كردند دیگر. این مقدار كه قبولت كردند دیگر تمام شده مسئله، نه! تازه اول راه است، تازه اول مسیر است.

 ما این مطلب را در گذشته می‌دیدیم، در تجربه با بزرگان ما این مسئله را مشاهده می‌كردیم كه افراد كه می‌آیند ابتداءً با شور و شوق و حرارت با فرح، انبساط با یك گرمی، ولی یك مدتی كه می‌گذرد، نه! همین می‌آید. این مجالس‌

 اول مجالس جذب بود، جلب توجهات بود، جلب روحانیت بود. ولی بعد دیگر این مجلس می‌شود هیئت. اگر نرویم بد است دیگر، بد است می‌گویند چرا نیامدی؟ چرا عصر جمعه نیامدی؟ اگر شب نرویم می‌گویند ... تمام شد دیگر نرو، به اینجا كه كار رسید دیگر فایده ندارد. نه! به اینجا بروی فایده ندارد، هیچ نفعی نمی‌بری، بیخود هم زحمت نكش بنشین بابا پیش زن و بچه، هیچ فایده‌ای ندارد. وقتی نگرش به اینجا برسد، نگرش و تفكر وقتی به این نقطه برسد كه برویم بالاخره رفقایمان را هم می‌بینیم، برویم بالاخره نگویند چرا، برویم به اینجا، تمام شد. اینجا خطر است، دیگر رفتن فایده‌ای ندارد، باید آن حالت با آن حالت هر دو یكی باشد. حالت ابتدا با حالت انتها باید هر دو یكی باشد. اگر یكی بود به هر كیفیتی بروی استفاده‌ات را می‌كنی. استفاده‌ات را می‌كنی؛ چون خدا می‌آید با قلبت كار دارد، با باطنت كار دارد، با سرّت كار دارد. این می‌آید در آنجا می‌ماند و می‌ایستد.

 این مطالب را ما مشاهده می‌كردیم و جالب اینجاست كه در همین نقطه هم بین افراد اختلاف است. ممكن است برای بعضی از افراد به ملاحظه اینكه انسان همه به متابعت از احساس حواس جاذبه‌های ظاهری هست در بعضی از موارد برای انسان حالاتی پیش بیاید، خواب‌هایی پیش بیاید، مكاشفاتی پیش بیاید، مطالب غیرعادی می‌بینیم، اشتیاق داریم این اشتیاق دروغین است، این اشتیاق برای واقعیت نیست، این اشتیاق برای این جاذبه است. تمام جاذبه‌ها همه جاذبه‌های سوری است. این سعی و این اهتمام هم باز فایده‌ای ندارد. این باز مثل چی می‌ماند؟ البته نه حالا صد در صد مثل دنیا مثل آنهایی كه ... ولی نه! همان رنگ را دارد. ملاك همان است، مناط همان است. اگر یك مدت بگذرد حالت خوشی برایش پیدا نشود یك خورده همچنین گرفته می‌شود. آقا مدتی است كسالت پیدا كردیم یك چیزی، خلاصه برنامه‌ای ... كسالت ندارد برای چه؟ دنبال چه بودی؟ خوابی می‌دیدیم. او صلاح را بهتر تشخیص می‌دهد كه در چه وضعیتی چه حالی برای انسان پیش بیاورد.

 ولی آن مكتب و مقصدی كه این مطالب را پیگیری نمی‌كند. این‌طور نیست. الان فرض كنید كه من برای رفقا دارم از این مطالب صحبت می‌كنم. رفقا دنبال این مطالب هستند و واقعاً هم هستند و اگر توقع دیگری داشتند ممكن بود جاهای دیگر مطالب دیگری باشد، مسائل دیگری باشد. این جمعیت الان چقدر است؟ فرض كنید چند صد نفر، اگر من می‌آمدم به جای این حرف‌ها شروع می‌كردم مطالب دیگر، مطالب واقعی ولی مطالبی كه با حواس سر و كار دارد، با احساس سر و كار دارد، با

 ظهورات نفس سر و كار دارد، از كشفیات از مسائل غیرعادی، دو هفته نمی‌گذشت كه این جمعیت تا دم چهارراه روی زمین می‌نشستند. چرا؟ چون مردم به دنبال مسائل غیرعادی هستند، مسائل غیرظاهری هستند. اگر من بیایم بگویم كه من از مرحوم پدرم در زمان حیاتم چه دیدم. شروع كنم، راجع به این مطالب، مطالبی كه نفس به آن مطالب گرایش دارد، مطالب غیرعادی، علوم غریبه، علوم عجیبه، مغیبات، تصرفات، امور غیرعادی، خوارق عادات، اینها را من بیایم بیان بكنم آن وقت دیگر نه تنها فرض كنید كه اگر راه باز باشد و در را هم بخواهند باز بگذارند و افراد هم بخواهند متوجه بشوند دیگر از چند خیابان تجاوز می‌كند.

 اما همین‌كه مطلب بیاید بسته بشود، راجع به مسائل اخلاقی بیاید صحبت بشود، راجع به مسایل توحیدی، یك مقداری از این قضیه سفت‌تر بشود می‌بینیم كم شد، كم شد، كم شد هی جمعیت كم می‌شود. چرا؟ چون اینها دیگر به دردشان نمی‌خورد، دیگر این مطالب به درد نمی‌خورد. آقا این حرف‌ها چیست ما خوابمان گرفت. آقا یك چیزی، یك قضیه‌ای، یك مسئله‌ای، مطالبی كه ... از معجزه پیامبر بگوییم همه توجه پیدا می‌كنند، از معجزات امیرالمؤمنین و ائمّه بگوییم، از كرامات اولیاء بگوییم همه توجه پیدا می‌كنند، عجب عجب، عجب چه مطالبی! اما اگر یك مطلب بگویم مرحوم آقای حدّاد فرمودند یكی از كلمات ما را و یكی از جملات ما را چهار هزار معجزه پیامبران هم نمی‌تواند تكافی بكند. این حرف‌ها یعنی چه؟ یك حرفی دارد می‌زند دیگر، اما اینكه این حرف از چه افقی است. بابا آن معجزه پیغمبران معجزه در ظاهر است. سنگ را به صدا در می‌آورد. چیز مهمی نیست، تصرف در ظاهر است. ولی یك كلامی كه از آن مقام عرشی بیاید و این همه تنازل پیدا بكند و به گوش ما برسد و زندگی ما را عوض بكند و حیات ما را تغییر بدهد. اینها مطلبی نیست كه همه مردم بفهمند. می‌گویند آقا این حرف‌ها چیست این چیزی نیست! آن شق‌القمر را شما در نظر نمی‌گیرید كه ماه را دو نصف كرده آن‌وقت می‌گوید كه این مسئله، یك حرفی كه حالا یك شخصی زده، آره یك شخص بزرگی، خدا خیرش بدهد مقامی داشته حالا با این حرف‌هایی كه دیگر خیلی‌ها می‌زنند.

 شما یك صفحه كتاب مثنوی مولانا را باز كنید، یك حكایت آن را بخوانید، از این رو به آن رو می‌شوید. در مطالب تفحص كنید، غور كنید، ببینید این مرد، این ابر مرد عالم علم و عالم ولایت چه گفته. بردارید نگاه بكنید از این رو به آن رو می‌شوید. این معجزه است، هان؟ حتماً باید برای شما مولانا بیاید معجزه بكند. كتابی كه در دستتان است تبدیل به طلا بشود تا به او ایمان بیاورید، این است؟ خیلی‌ها هستند خیلی‌ها هستند. حتی افراد غیرمسلمان هم هستند، الان هم هستند، در همین اینجا و در خارج از اینجا،

 كافر است ریاضاتی كشیده، به مطالبی رسیده، اینها همه اولیای خدا هستند دیگر؟! اینها كارشان تمام است دیگر! كارهایی می‌كنند كه یكی از افرادی كه مدعی علم و معرفت و اینها هم هستند نمی‌توانند انجام بدهند. خیلی فضیلتی نیست، مسئله‌ای نیست حالا فرض بكنید كه آن توانسته آن كار را انجام بدهد شخص دیگر ...

 یك كسی خودش برای من نقل می‌كرد به یك واسطه، می‌گفت من با یكی از افراد رفته بودم برای دیدن یك نفر در یكی از كشورها، جوانی بود، ازدواج كرده بود، چند سال هم از ازدواجش گذشته بود، وقتی‌كه رسیدیم به آن شخص او رو كرد به این گفت حاجتت چیست؟ گفت ساعتی را كه آن فامیل برای من گرفته بودند من خیلی به آن علاقه داشتم آن ساعت را گم كردم. یك‌دفعه این‌طوری كرد. گفت بیا این ساعتت. همان، خیال كردی. ا! ساعتی كه چند سال [پیش گم كرده بود] ساعتی كه نامزدش برایش گرفته بوده و خیلی علاقه داشته بالاخره برداشتند گذاشتند. نه مسلمان است نه شیعه است و نه اینكه، حالا چه دین و مذهبی دارد، حالا این افتخار است، این فخر است؟ ریاضاتی كشیده، نفس او دارای قوایی شده از قوای ظاهری و قوانین ظاهری و مادّی تجاوز كرده، حركت كرده و توانسته به بعضی از مطالب برسد.

 حالا اگر قرار باشد من از این مطالب بخواهم بگویم اوه، جمعیت می‌رود تا كجا! ولی همین را بیایم انسان ... آن موسی بن جعفر چه كار كرد؟ یا امام صادق نسبت به همین افراد و نظیر همین افراد حضرت گفتند كه از كجا به اینجا رسیدی؟ گفت: آنچه نفسم گفت مخالفت كردم. حضرت فرمودند: اسلام بیاور، ببین نفست اسلام را چطور تلقی می‌كند. گفت نفسم مخالفت می‌كند مبادا اسلام بیاوری هان. اسلام بیاوری حضرت همه را از تو می‌گیرد حضرت فرمودند: مخالفت كن. مگر تو نمی‌گویی؟! تو كه در این مبنا هستی. دید راست می‌گوید و چون آدم صادقی بود خدا دستش را گرفت. این معجزه است؛ یعنی امام صادق آنجا یك معجزه كرد. از چهار هزار معجزه بالاتر است، این است.

 این كلام امام صادق، این كلام امام صادق در اینجا از شق‌القمری كه پیغمبر كرد بالاتر است. چرا؟ چون پیغمبر آن شق‌القمر را كرد، یك نفر از آن مردم ایمان نیاوردند، نیاوردند، گفتند سحر است. نگفتند؟! ماه را پیغمبر دو نصف كرد، حتی رفتند از افرادی كه از خارج از مكه می‌آمدند سؤال كنند، سحر فقط جلوی مردم است دیگر، دیگر برای آنهایی كه جلوی چشم نیستند تأثیری ندارد. گفتند آقا عجب چیز عجیبی در بیابان دیدیم داشتیم می‌آمدیم دیدیم ماه دو نصف شد، نصفش سر جای خود ایستاد، نصفش حركت كرد رفت هفت‌

 دور، دور كعبه ماه گردش كرد و بعد آمد به آن نصف دیگر ملحق شد. یك همچنین چیزی را دیدیم، می‌گویند؟ دیدند؟ راست است. باز هم گفتند سحر است.

 آن كلام امام صادق نه شق‌القمر بود، نه به زبان درآوردن سنگ و سنگریزه و درخت بود و نه به شكافته شدن دریای نیل بود، هیچ‌كدام از اینها نبود. یك كلام حضرت به او فرمودند: تو كه بر مبنای این اعتقاد اصیل كه آنچه كه مخالف نفس است موجب ترقی تو است تا به حال عمل كردی چرا نیمه راه می‌خواهی قطعش كنی؟ چرا نیمه راه می‌خواهی ببندی؟ حركت كن، برو جلو، خودت را بیاور بالا. دید حضرت راست می‌گویند، آمد قبول كرد. قبول كرد، تمام آنچه را كه داشت از او گرفته شد، چون همه باطل بود. هرچه نگاه كرد دید هیچ كاری نمی‌تواند بكند. حضرت فرمود: حالا در دست من چیست؟ گفت: نمی‌دانم. تا حالا می‌گفت ها. حضرت فرمودند: حالا بهترش گیر تو می‌آید و بهترش هم گیرش آمد.

 این كلام امام صادق می‌شود معجزه. آن‌وقت آن دگرگونی هم كه برای او پیدا شد توسط چه كسی پیدا شد؟ توسط همین امام صادق، نه توسط خودش. عنایت حضرت، قلب صاف، وقتی قلب، قلب صاف. باید نیت را خالص كرد، باید انسان در خودش صدق ایجاد كند عزیز من! تا انسان آن صدق را نداشته باشد آنها كاری را انجام نمی‌دهد. انسان در خودش صدق بوجود بیاورد، خودش را خالص بكند، هم حرفش را می‌زنند هم تصرفش را می‌كنند، هم كلام را می‌گویند و هم خودشان مطلب را برمی‌گردانند.

 لذا حضرت می‌فرماید: وَ اللَه أَسأَلُ أَن یوَفِّقَكَ لِاستِعمَالِهِ از خدا می‌خواهم كه خدا تو را موفق كند. ما باید متوجه این باشیم كه مبادا انسان سرد بشود. حالا فرض كنید كه یك چیزی ندیده مبادا دست بردارد. هر روز و هر لحظه انسان باید آن موقعیتی كه برای ... نه اینكه انسان به خودش تلقین كند. تلقین اینجا راهی ندارد. تلقین یعنی مجاز، یعنی دروغ، یعنی كلك. نه! آن موقعیتی را كه انسان احساس می‌كند و به آن یقین دارد، آن یقین را در خودش زنده نگه دارد و هر روز او را آبیاری كند، هر روز به او برسد، به او كود بدهد، او را هرس كند، مواظب خاك باشد، مواظب وضعیت باشد تا اینكه آن یقینش او را هی به جلو، به جلو، به جلو، هم در مرتبه علمی و هم در مرتبه عملی در هر دو قضییه بتواند او را بالا ببرد.

 ایام ماه ذوالقعده است راجع به زیارتی حضرت می‌خواستم خدمت رفقا مطالبی را بگویم كه عرض شد و این مسئله بسیار مسئله مهمی است. برای افرادی كه می‌توانند و افرادی كه نمی‌توانند از راه دور زیارت آن حضرت هم ایراد ندارد، اشكال ندارد.

 مطلب دیگر مسئله دهم ذی‌الحجه است كه رفقا خیلی باید

 نسبت به این چند روز اهتمام داشته باشند. بزرگان این چند روز را روزه می‌گرفتند و نسبت به این قضیه بسیار مراقبت داشتند. این ده روز یك طرف و یك ماه ذوالقعده یك طرف؛ یعنی آثاری كه در این ده روز برای بزرگان و برای اولیای الهی از ناحیه پروردگار آمده است مطالبی از آن نقل شده است و من مطالبی را شنیده‌ام كه اقتضا می‌كند كه انسان نسبت به مراقبه و نسبت به وضعیت خودش بسیار در این مدت كوشا باشد و نگران باشد. همین‌طور اذكار توحیدی كه قبلًا خدمت رفقا عرض شد. راجع به اذكار توحیدی حضرت موسی كه لااله الااللَه عدد اللیالی والدهور، لااله الااللَه عدد امواج البحور ...[[8]](#footnote-8) تا آن آخر مستحب است كه انسان اینها را زیاد بخواند و همه آنها اشاره به همین قضیه است. لااله الااللَه عدد اللیالی و الدهور یعنی همان حرف مرحوم آقای حدّاد كه معجزه فقط آن نیست كه آب بیاید بالا، شیر آب را هم باز كنی همان است، به عدد امواج دریاها حقیقت لااله الااللَه وجود دارد، به عدد برگ درختان حقیقت لااله الااللَه ظهور و بروز دارد، به عدد زدن پلك، این پلكی كه انسان می‌زند لااله الااللَه وجود دارد؛ یعنی كل آنچه كه در عالم وجود تحقق خارجی پیدا می‌كند همه اینها ظهور توحید و ظهور لااله الااللَه است. این هم كلام امام است، اینها همه مسائلی است كه از آنجا آمده. انسان هر چه بیشتر به این حقایق توجه كند بیشتر فهم او بالا می‌رود و وقتی فهمش بالا رفت بیشتر از درون تغییر پیدا می‌كند.

 امیدواریم كه خداوند همه ما را مشمول عنایات خاص خودش قرار بدهد و در زیر سایه مقام ولایت عظمی حضرت حجة بن الحسن ارواحنا لتراب مقدمه الفدا سعادت دائم را نصیب همه ما بفرماید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

 [[9]](#footnote-9)

1. اسرار ملكوت، ج ٢، ص ٢٨٩ [↑](#footnote-ref-1)
2. منظور بيست و سوم ذيقعده مى‏باشد. [↑](#footnote-ref-2)
3. روح مجرد، ص ٢٥٢ [↑](#footnote-ref-3)
4. مهر تابان، ص ٩٥، پاورقى [↑](#footnote-ref-4)
5. ديوان حافظ، غزل ١٥٩ [↑](#footnote-ref-5)
6. معاد شناسى، ج ١، ٢٢٨. [↑](#footnote-ref-6)
7. بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ١، ص ٢٦٧ [↑](#footnote-ref-7)
8. ثواب الاعمال، عقاب الاعمال، ص ٧٢ [↑](#footnote-ref-8)
9. حسينى طهرانى، سيد محمد محسن، متن جلسات شرح حديث عنوان بصرى، ١جلد، مكتب وحى - تهران - ايران، چاپ: ١. [↑](#footnote-ref-9)